پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
دورهٔ جدید، سال سوم، شمارهٔ سوم (پیاپی ۱۱)، پاییز ۱۳۹۰، ص ۷۶-۵۹

فیلسوفی جهانگرد: احمدبن طیب سرخسی و سفرنامه او
بازشناسی متنی جغرافیایی از قرن سوم هجری

دکتر عباس احمدوند*
سعید طاوسی مسرور**

چکیده

احمدبن طیب سرخسی، شاگرد و مصاحب کندی، از آغازگران جریان فلسفه یونانی در میان مسلمانان به شمار می‌رود. او که در بسیاری از شاخه های علم متفنن بود، برخی از کتب علمی- فلسفی یونانی را به زبان عربی ترجمه یا اقتباس کرد؛ با این همه، هیچ یک از آثار او به دست ما نرسیده است. در میان آثار منسوب بدو، چند کتاب و رساله در جغرافیای ریاضی و وصفی به چشم می خورد؛ یکی از این آثار، سفرنامه سرخسی است به جزیره، شامات و فلسطین. برخی فقرات و عبارات این سفرنامه در منابع کهن عربی پراکنده است که با گردآوری و توضیح آنها، می توان بخشی از سفرنامه را بازسازی کرد و بدین ترتیب وضعیت جغرافیایی بخشی مهم از جهان اسلام را در اواخر قرن سوم هجری فراروی قرار داد.

واژه‌های کلیدی

جغرافیای اسلامی، مسالک و ممالک نگاری، احمدبن طیب سرخسی، سفرنامه سرخسی

---

* استادیار تاریخ دانشگاه شهید بهشتی a_ahmadvand@sbu.ac.ir
** پژوهشگر تاریخ Saeed.tavoosi@gmail.com

تاریخ وصول: ۸۹/۱۰/۷ تاریخ پذیرش: ۹۰/۹/۲۲

مقدمه

مسلمانان از دیرباز با سنن جغرافیایی جهان آشنا شدند. آنان بـا جغرافیـای رایـج در نـزد عـرب جـاهلی (علـم الانـواء)، نظـام هفـت کشـور و ایرانشـهر ایرانیـان و جغرافیانگاری هنـدی بـر مبنـای نصـف النهـار اوجـین (Ujjain) و تقسیم جهان به نه بخش آشنا بودند. چنان که آشـنایی مسـلمانان بـا آثـار جغرافیـایی بطلمیـوس، مارینوس صوری و امثال ایشان، مسلمانان را با مفهوم و مصداق دقیق‌تر جغرافیا و تقسیم جهان بر اسـاس نظـام چهـار جهـت اصـلی و نصـف النهـار جزایـر خالـدات (Fortune Islands) آشنا کرد. ایـن آشـنایی مرهـون تلاش دانشمندان و مترجمانی بود که طی قـرون دوم و سوم هجری، به ترجمه و اقتباس آثار جغرافیایی به زبان عربی پرداختند. از دیگر سو، از آنجا که طبیعیات چـون وصف زمین و آسمان و عناصر مربوط بـه ایـن دو، در آن روزگار جزو ابواب فلسفه به شمار می رفت، برخی از پیشـگامان رواج فلسـفه در اسـلام، ماننـد کنـدی و شـاگردش سرخسـی در ترجمـه و نشـر جغرافیـا نیـز پیشگام بودنـد. کنـدی و سرخسـی در بُعـد جغرافیـای ریاضی و وصفی، با ارائه نظریاتی در باب زمین، پدیده‌های جغرافیایی و تلاش در طراحی نقشه‌ای جهانی، در زمره پیش‌قراولان جغرافیای اسلامی به شمار می‌رونـد. جمع شدن بسیاری از شاخه‌های علوم در وجود کنـدی و سرخسی نیز، شناخت آرا و آثار این دو را بـه بحثـی مهم در تاریخ جغرافیای اسلامی تبـدیل سـاخته اسـت. بویژه آن که سرخسی از فرصت نزدیکـی بـه المعتضـد بالله، خلیفه عباسی (حک ۲۸۹ – ۲۷۹هـ) و همراهـی بـا خلیفه، در برخی سفرها، نهایت استفاده را بـرد و موفـق گردید یکی از کهن ترین سفرنامه‌ها را در باب جزیـره، شـامات و فلسـطین (بخشـی از عـراق، ترکیـه، اردن، سوریه، لبنان و فلسطین امروزین) خلق کند. از آنجا که سفر معتضد بدین نواحی اهداف نظامی را تعقیب مـی‌کرده است، توجه سرخسی نیز به مطالب مـورد علاقـهٔ ولی‌نعمت جنگـاورش معطـوف شـده و بـدین ترتیـب سفرنامه سرخسـی، بـه منبعـی کـم نظیـر از جغرافیـای نظامی، طبیعی و شهری این مناطق، در اواخر قرن سـوم هجری بدل گردیده است.

سرخسی، زمانه و آثارش

ابوالعباس احمدبن محمـدبن مـروان‌بـن طیـب سرخسـی[۱] (حـدود ۲۸٦ – ۲۲۰هـ) کـه نسـبتش بـه سـرخس نشـان از ایرانی الاصل بودن وی مـی‌دهـد؛ مشـهور بـه ابـن غرانقـی (صـفدی، ۲۰۰۰–۱۹۷٤: ۷، ذیـل "ابوالعبـاس السرخسـی المتفلسـف احمـدبن..."), از شـاگردان و نزدیکـان کنـدی، فیلسوف مشـهور و بـه گفتـه روزنتـال وارث کنـدی بـود (Rosenthal,1995: 105). خـود او را نیـز از جملـه دانشمندان فهیم و بلیغ به شمار آورده‌اند (ابـن نـدیم، ۱۹۷۱: ۳۲۰؛ قفطـی، ۱۳٤۷: ۱۱۰؛ ابـن ابـی اصـیبعهٔ، بـی‌تـا: ۷۹۳؛ صـفدی، ۲۰۰۰–۱۹۷٤: ۷؛Rosenthal,1995: 105). از کودکی و نوجوانی او اطلاع چندانی در دست نیست، شـاید اشتغالش به فلسفه و توجه به ملـل و نحـل نگـاری باعـث شده باشد که مورخان و شرح‌حال‌نویسـان، عنـایتی درخـور بـدو مبـذول ندارنـد (نـک مـثلا ابـن نـدیم، ۱۹۷۱: ۳۸۳؛ Rosenthal,art."Abu Al Abbas Ahmad b.al Tayyib b. Marwan al Sarakhsi" in *EI2*). به هر روی او در مکتب کندی تعلیم یافت و درسلک شـاگردان او درآمد (ابن ندیم، ۱۹۷۱: ۳۲۰؛ قفطی، ۱۳٤۷: ۱۱۰؛ ابـن ابـی اصیبعهٔ، بی‌تا: ۷۹۳). نخسـتین مـورخی کـه از او یـاد کـرده است، مسعودی (قرن چهارم هجری) است که در دو کتـاب *مـروج الـذهب* (۱٤۰۹: مـثلا ٤/ ۱۷۱–۱۷۰) و *التنبیـه والاشراف* (بی‌تا: ٤٦ –٤٥)، از ارتباط وی با معتضد، عاقبـت کار و پاره‌ای نظریات جغرافیـایی‌اش، یـاد مـی کنـد. علـت توجه مسعودی جغرافی‌دان و مورخ به این دو جنبه مهـم از

زندگی سرخسی، درگیری با سیاست و اشتغال بـه جغرافیـا، قابل فهم است. پس از مسعودی، ابـن نـدیم (۱۹۷۱: ۳۲۱-۳۲۰) در قرن چهارم هجری یکی از کامل ترین شرح حال-ها و فهرست آثار وی را ارائه کـرده اسـت. بعـد از وی نیـز دیگر مورخان و شرح حـال‌نویسـان مطالـب او را عینـا وام گرفته، گاه با پاره‌ای افزوده‌ها و کاستی‌هـا، تکـرار کـرده‌انـد؛ کسانی نظیر: قفطـی (۱۳٤۷: ۱۱۱-۱۱۰)؛ ابـن ابـی اصـیبعهٔ (بـی‌تـا: ۷۹٤، ۷۹۳- ۷۸۸)؛ یـاقوت حمـوی (۱۹۹۲: ۱/ ذیل"احمـدبن الطیـب السرخسـی"، بـی‌تـا، در حـدود ۲۳ مدخل جغرافیایی؛ نک. ادامه مقاله)، صـفدی (۲۰۰۰-۱۹۷٤: ۷، ذیل مدخل) ، ابن حجر عسقلانی (۱۹۷۱: ذیل مـدخل) و ابن عدیم (بی‌تا، ۲/ ۸٤۵ — ۸۳۵) نیز در حجم بـیش از ده صفحه به شرح احوال و آثار او پرداخته‌اند.

شـهرت سرخسـی در فلسـفه و شـاگردی‌اش در نـزد کندی، سبب شده است ابن ندیم او را با نام احمـد بـن طیب، در فن اول از مقالـه هفـتم، در اخبـار فلاسـفه از کتاب خویش یاد کند (ابن ندیم،۱۹۷۱: ۳۲۰)؛ هر چنـد درباب او به عنوان یکـی از مترجمـان و شـارحان آثـار ارسطو نیز سـخن مـی‌رانـد (ابـن نـدیم ،۱۹۷۱:۳۱۰) و گاهی از برخی آثار دیگر شارحان ارسطو، چون فـارابی که به خط و کتابت وی است یـاد مـی‌کندکـه نشـان از توانایی او در خوشنویسی است. به نوشته مورخان علـم و شرح حال‌نویسان، سرخسی خود در علـوم گونـاگون جدید و قدیم دسـت داشـت و از صـرف، نحـو، ادب، شعر و حدیث آگاه بود (ابن ابی اصیبعهٔ، بـی‌تـا: ۷۹۳). نویسندگان، تالیفات او را در فلسفه، منطـق، موسـیقی و جزآن ها بغایـت نیکـو دانسـته‌انـد و از معرفـت نیکـو، قریحه عالی و زیبا نویسی او سخن رانده‌اند (ابن نـدیم، ۱۹۷۱: ۳۲۰؛ قفطی، ۱۳٤۷: ۱۱۰؛ ابن ابی اصیبعهٔ بی تـا، ۷۹۳) [۲]. در عین حال تـدریس بـرای معتضـد، پـیش از خلافــت (بــه گفتــه قفطــی، ۱۳٤۷: ۱۱۰، وی مـؤدبی فرزندان معتضد را نیز بر عهده داشته است)، باعث شـد وی ندیم این امیرزاده و سپس خلیفـه عباسـی گـردد و جزو خواصش درآید (ابن ندیم: ۳۲۰؛ قفطی: ۱۱۰؛ ابـن ابـی اصـیبعهٔ: ۷۹۳). همـین مسـاله موجـب اشـتغال سرخسی به سیاست نیز شد و او که به گفته ابـن نـدیم (۱۹۷۱: ۳۲۰؛ نیز تکرار آن در قفطی:۱۱۰)، علمـش بـر عقلش غلبه داشت و سرانجام جان بر سر این کار نهاد.

سرخسی در زمانه‌ای پر آشوب می‌زیست؛ کـار بنـی عباس از دوران معتصم (حک۲۲۷-۲۱۸ﻫ) به بعد، رو به سستی نهاده بود؛ سـرداران تُـرک گرداننـده امـور بودنـد (خضـری، ۱۳۷۹: مـثلا ۷۷-۷٦) و پـس از تشکیل دولتک‌های مستقل و نیمـه مسـتقل، کـار بـه جایی رسیده بود که بغداد دیگر رمقی نداشت. حتـی در زمان خلافت معتمد (حـک۲۷۹-۲۵٦ ﻫ)، عمـوی معتضد، صفاریان قصد براندازی خلافـت را داشـتند (خضری، ۱۳۷۹: ۱۱۵-۱۱۰). مشـکلات خلافـت در این دوران بسیار فراوان بود (خضـری، ۱۳۷۹: ۱۰۵-۱۱۵)؛ در این میان، پدر معتضد مشهور به موفق کـه اداره امور برادر را بر عهده داشت، با قـدرت، تهـور، شجاعت و روحیه سپاهیگری خویش موفق شد تا بـا استفاده از ضعف رقبا، اندکی از آب رفته سـطوت آل عباس را به جوی بغداد باز گردانـد. هـر چنـد خـود پیش از آن که فرصت خلافت یابـد، درگذشـت؛ امـا توانست فرزند خویش، ابوالعباس را به ولایت عهدی برادر بگمارد (طبری، بـی‌تـا: ۲۲-۱۰؛ نـک. خضـری ۱۳۷۹: ۱۱٦-۱۱۵) و بدین ترتیب زمینه استقلال رأی فرزندش را در آینـده، فـراهم آورد (قـس.مسـعودی، بی‌تا: ۳۲۱-۳۲۰). اما درباریان و عناصر قصـر بیکـار نماندند و از این کـه خلیفـه‌ای بخواهـد بـر قـدرت خویش بیفزاید یا افراد مورد اعتماد خـود را بـر سـر کار آورد، سخت ناخشنود بودند. یکی از ایـن افـراد سرخسی بود که بـه واسـطه ارتبـاطش بـا ولـی‌عهـد دیروز و خلیفه امروز، نفوذی قابل ملاحظه داشت.

معتضد او را به مناصبی چند، چون حسبه بغداد و مسوولیت دیوان مواریث گمارد؛ حتی گاهی در هنگام غیبت خویش از بغداد، وی را در دربار به جانشینی می‌نهاد (مسعودی،۱۴۰۹: ٤ /۱۷۰؛ ابن ندیم، ۱۹۷۱ :۳۲۰ ؛ صفدی، ۲۰۰۰-۱۹۷٤: ۷/ ذیل مدخل). درباریان تاب نیاوردند و بر ضد سرخسی توطئه‌ها کردند(Rosenthal, art"sarakhsi"). درجمادی الاولی سال ۲۸۳ه ، معتضد که در امور کشور با سرخسی مشورت می‌کرد و اسرار خویش را با وی در میان می‌گذارد (ابن ندیم، ۳۲۰؛ قفطی،۱۳٤۷: ۱۱۰ ؛ صفدی: ۷)، رازی را درباب قاسم‌بن عبیدالله وزیر و بدر، غلام خویش با سرخسی در میان گذارد (ابن ندیم: ۳۲۰؛ قفطی:۱۱۰؛ ابن ابی اصیبعهٔ:۷۹۳؛ صفدی:۷). قاسم با حیله آن راز را بر ملا و منتشر ساخت؛ از این رو خلیفه بر سرخسی خشم گرفت و او را به قاسم و بدر سپرد (مسعودی: ٤،۱۷۰ ؛ ابن ندیم:۳۲۰؛ قفطی: ۱۱۰؛ ابن ابی اصیبعهٔ: ۷۹۳). اینان نیز اموال وی را مصادره کردند. مسعودی ارزش اموال مصادره شده را، از نقد و جنس به ۱۵۰ هزار دینار برآورد می‌کند (مسعودی، ٤،۱۷۰) که نشان از ثروت قابل ملاحظه سرخسی می‌دهد؛ آنگاه او را به سیاهچال انداختند.[۳] چون در سال۲۸۵ ه، معتضد برای نبرد با احمدبن عیسی‌بن شیخ، عازم آمد شد (طبری، بی‌تا: ۱۰ ،٦۸؛ ابن ندیم:۳۲۰؛ قفطی: ۱۱۰؛ ابن ابی اصیبعهٔ:۷۹۳)،گروهی از زندانیان خوارج که همراه با احمد زندانی بودند، از زندان گریختند اما او به امید عفو نگریخت. هنگامی که معتضد خبر را شنید، فرمان داد باقی‌مانده زندانیان را بکشند. قاسم وزیر نیز برای ارضای حس انتقام خویش، نام احمد را در فهرست اسامی کسانی که باید به قتل می‌رسیدند، وارد کرد. بدین ترتیب احمد سرخسی کشته شد (۲۸٦ه). پس از این واقعه، معتضد به یاد سرخسی زندانی افتاد و سراغ او را گرفت؛ قاسم وزیر به اطلاع او رساند که به امر خلیفه کشته شده است؛ معتضد نیز از این اقدام بیزاری نجست (ابن ندیم،۱۹۷۱: ۳۲۱؛ قفطی،۱۳٤۷: ۱۱۱؛ ابن ابی اصیبعهٔ، بی‌تا: ۷۹۳؛ ابن حجر،۱۹۷۱: ذیل مدخل؛ برای شرح حال کامل سرخسی، نیز نک. زرکلی، ۱۹۸۹: ۱ /۲۰٦ ، ذیل"ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان‌بن طیب فیلسوف"). قفطی (۱۳٤۷: ۱۱۰)، معتقد است خلیفه نیز فریب توطئه درباریان را خورده است، اما یاقوت حموی صورت گفتگوی میان خلیفه و عبدالله‌بن حمدون را که پس از سرخسی ندیم خلیفه شده بود، ذکر می‌کند. در این گفتگو، خلیفه از عبدالله می‌پرسد: آیا مردم وی را بر انجام کاری شماتت می‌کنند و عبدالله پس از کسب امان، پاسخ می‌دهد آری؛ به خاطر آن که احمدبن طیب سرخسی را که خادمت بود و گناهی نداشت، به قتل رساندی. معتضد در پاسخ بر عبدالله نهیب زد: وای بر تو! او مرا که خویشاوند پیامبرم، به کفر و الحاد فرا می‌خواند (یاقوت حموی،۱۹۹۲: ۱/ ذیل مدخل؛ صفدی: ۷). روشن نیست این اتهام در مورد احمد، چگونه شکل گرفته است؟ آیا اشتغال او به فلسفه و دیگر علوم یونانی و بحث از دیگر دیانات و نحل، باعث رواج چنین تهمتی شده است؟

(cf.Rosenthal,art"sarakhsi" in EI2)

به نوشته ابن ابی اصیبعهٔ (بی‌تا: ۷۹۳) و ابن حجر عسقلانی (۱۹۷۱: ذیل مدخل)، سرخسی محدث بود و از بزرگان محدثان، حدیث پیامبر را روایت می‌کرد؛ همچنین شاگردان و راویانی در حدیث داشت و برای دیانت و پیامبر (ص) احترام ویژه‌ای قائل بود. پس چگونه چنین کسی می‌تواند ملحد یا به گفته صفدی مدعی نبوت باشد؟ (صفدی: ۷) آیا نفوذ او بر خلیفه که نماد آن در رواج شیوه جدید محاسبه زمان پرداخت خراج (نیروز، نوروز معتضدی) (طبری، بی‌تا: ۱۰/ ۳۹) آشکار است، دلیلی مهم در توطئه بر ضد او نبود؟ آیا تلقین‌های او به خلیفه مبنی بر انشاد لعن‌نامه بر معاویه

و خواندن آن بـر منـابر (طبـری، بـی‌تـا: ۱۰ / ۶۲- ۵٤، بویژه ۵۵-٥٤؛ ابـن حجـر،۱۹۷۱: ذیـل مـدخل)، نشـان دهنده تشیع این دانشمند خراسانی الاصـل نیسـت؟ آیـا این نوع مسائل روشن کننده آن نیست که چرا سرخسی آماج رقابت، حسادت و کینه‌توزی درباریان بوده اسـت. (cf.Rosenthal,art"sarakhsi" in EI2)

با این همه و به رغم تلاش درباریان بر ضد سرخسی، هـیچ گاه شهرت و توان علمی او از یادها نرفت. آثار متعددی بدو منسوب است و او در رواج علم و معارف یونـانی در میـان مسلمانان، پیش از رواج کامل آن، نقشی بسزایی داشته است (Rosenthal, 1995:105). صورت اسامی آثار سرخسی که ابن ندیم در فهرست خویش به دست می‌دهـد؛ نشـان از تنـوع آگـاهی‌هـا و توانـایی‌هـای علمـی اوسـت: *مختصـر قاطیغوریاس؛ مختصر بارمیناس؛ مختصـر انالوطیقـا الاولـی؛ مختصر انالوطیقا الثانی، کتاب الاعشـاش و صـناعة الحسـبة الکبیر؛ کتاب عش الصناعات و الحسبة الصغیر؛ نزهة النفوس؛ اللهو و الملاهی فی الغناء و المغنین و المنادمة و المجالسة و انواع الاخبـار و الملـح؛ السیاسـة الکبیـر؛ السیاسـة الصـغیر؛ المدخل الی صناعة النجوم؛ الموسیقی الکبیـر؛ مقالتـان و لـم یعمل مثله حسنا و جلالة؛ الموسیقی الصغیر؛ الارثماطیقی؛ فی الاعداد و الجبر و المقابلة؛ المسالک والممالـک؛ الجـوارح و الصید بها؛ المدخل الی صناعة الطب؛ نقض فیه علی حنین بن اسحق؛ المسائل؛ فضائل بغداد و اخبارها؛ الطبـیخ الفـه علـی الشهور و الایـام للمعتضـد؛ زاد المسـافر و خدمـة الملـوک؛ مقالتان لطیف؛ المدخل الـی علـم الموسـیقی؛ ادب الملـوک؛ الجلساء و المجالسة؛ رسالة فی جواب ثابت بن قرة فیما سئل عنه؛ مقالته فی النمش و الکلف؛ رسـالته فـی المسـاکین (در حاشیه،السالکین) و طریف اعتقاد العامة؛ منفعة الجبال؛ رسالته فی وصف مذاهب الصابئین؛ کتاب فی ان المبدعات فی حال الابداع لا متحرکة و لا ساکنة* (ابن ندیم،۱۹۷۱: ۳۲۱؛ قفطـی، ۱۳٤۷: ۱۱۱-۱۱۰؛ ابن ابی اصیبعة، بی‌تا: ۷۹٤-۷۹۳؛ حـاجی خلیفه، بی‌تا: ۲، باب الزای، *زاد المسافر*؛ فهرست کامل تر در، اسـماعیل باشـا بغـدادی،۱۹۵۱: ۱/ ذیـل مـدخل؛ نیـز Brockelmann, 1943: I,210,no5;SB,I,375).

البته با این که ابن ندیم برخی کتب یـا حکایـات را بـا خـط سرخسی نقل می‌کند (ابن ندیم، ۱۹۷۱: ۳۸۳، ۳۱۰) و یاقوت حموی از نص سفرنامه وی به خط ابن کوجک[٤] سخن می-راند (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل"الخشبیة" نیز قس. " الآکام") و ابن ابی اصیبعهٔ برخی اشـعار کنـدی یـا روایـاتی در بـاب حنین‌بن اسحاق را از نگارش وی می‌آورد (ابن ابی اصـیبعهٔ، بی‌تا: ۷۸۸)؛ با این حال از آثار او چیزی به دست ما نرسـیده است. فرانتز روزنتال که در باب سرخسی و آثار او، پژوهش-هایی در خور کرده است، بر این باور است که آثار سرخسی بسیار پرشمار و حتی شمار آن رو به افزایش است؛ او معتقد است با این که گردآوری آثار پراکنده وی، از نیم قـرن پـیش شروع شـده، امـا تـا کنـون (زمـان نگـارش پـژوهش‌هـای روزنتال،تا پیش از مرگش)، هیچ کتاب کاملی از او احیا نشده اسـت. (Rosenthal,1995:105) روزنتـال گرچـه بنـابر مشاهدات سالیان جوانی خویش از نسخ خطی، از دو اثر وی (موجود در اسکندریه) به نام‌هـای"ادب الـنفس" و "کـرب الطبیخ" (کذا)،در آشپزی یاد می‌کند؛ اما خـود انتسـاب ایـن نسخه‌ها را به سرخسی بسیار بعید می‌شمارد (Idem). پیش از روزنتال، اسبث (P.Sbath) نیز در فهرست نسخ خطـی خـویش، از رسـاله سرخسـی در موسـیقی ذکـر مـی‌کنـد؛ (Sbath,I,80) حال آن که بـه گفتـه روزنتال،انتسـاب ایـن نسخه نیز، تنها بر اساس آرزوی اسبث صورت گرفته اسـت. (Rosenthal,Ibid) روزنتال همچنین با شـگفتی بسـیار از کشف یک نسخه خطی توسط مجتبی مینوی، بـه نـام"ادب الملوک" سخن می‌گوید (Idem). قرار بود مینوی مقالـه‌ای در معرفـی ایـن نسـخه، در بیسـت و هفتمـین کنگـره خاورشناسان (آن آربور، میشیگان،۱۱ آگوسـت ۱۹٦۷) ارائـه کند؛ اما به رغم آن که مجموعه مقالات کنگـره از مینـوی بـا عنـوان رئـیس یکـی از نشسـت‌هـای علمـی یـاد مـی‌کنـد (Proceedings, 1971: 221,285)، مینـوی حتـی در

کنگره مذکور حضور هم نیافت؛ چه رسد به آن که مقاله‌ای هم ارائه کند (Proceedings, 1971: 221,285). پس از درگذشت مینوی، محمدتقی دانش‌پژوه، این نسخه را در کتاب سعید امیر ارجمند معرفی کرد[٥]. معرفی دانش‌پژوه نشان می‌دهد این نسخه نگاشته کاتبی ناشناس بوده و بسیار خراب، کاملا بریده بریده و ناخواناست. نیکولاس رشر (N.Rescher) ، متخصص منطق اسلامی نیز در کتاب خویش[٦]، در بحث از یک منطقی اوایل قرن دوم هجری، به نام ابن‌صلاح، به نسخه خطی ممتازی از یکی از آثار ابن-صلاح ارجاع می‌دهد (Istanbul,122,11-14) که در آن فقره‌ای مهم از اثر مفقود *اختصار کتاب انالوطیقا الاولی* سرخسی، نقل شده است (Pingree,1968: 188) . تمامی این تلاش‌های ناکام در احیای حتی فقره‌ای از آثار سرخسی، چاره‌ای برای ما نمی‌گذارد، جز آن که روایاتی را از برخی آثار پراکنده وی در متون، مورد بازشناسی و بازسازی قرار دهیم تا دست‌کم بخشی از آثار این دانشمند بزرگ را احیا کنیم. این روش را می‌توان در مورد سفرنامه سرخسی کاملا به کار بست.

آرا و آثار جغرافیایی سرخسی

همان‌گونه که آوردیم، در گذشته فلسفه جامع بسیاری از علوم بود و فیلسوف ناگزیر در بسیاری از شاخه‌های علوم دست داشت. سرخسی نیز در کنار پرداختن به علوم گوناگون، به جغرافیا، هم ریاضی-نجومی، هم وصفی پرداخته است. او اساسا در زمینه جغرافیا به مکتب جغرافیای ریاضی با تمایلات یونانی مآب وابسته است که طبعا این توجه در نتیجه شاگردی‌اش در نزد کندی رخ داده است (تشنر و احمد، ١٣٧٥: ١٣؛ کراچکوفسکی، ١٣٧٩: ١٠٤). در این بخش از جغرافیا، باید از کتاب "*رسالة فی البحار و المیاه و الجبال*" او یاد کرد که با کتاب "*رسالة فی البحار و المد و الجزر*" کندی همانند است (تشنر و احمد: ١٣). کندی رساله‌ای دیگر به نام "*رسم المعمور من الارض*" نیز داشت، که هیچ کدام از دو رساله وی موجود نیست (تشنر). در فهرست آثار سرخسی، علاوه بر کتاب‌های "*المسالک والممالک*"[٧] و "*فضائل بغداد و اخبارها*" (نک. ابن ندیم، ١٩٧١: ٣٢٠؛ قفطی، ١٣٤٧: ١١١- ١١٠؛ ابن ابی اصیبعهٔ، بی‌تا: ٧٩٤-٧٩٣) که نمانده‌اند، به کتاب دیگری به نام "*منفعة الجبال*" نیز برمی‌خوریم که بنابر حدس کراچکوفسکی، باید همان "*رسالة فی البحار و المیاه و الجبال*" باشد (کراچکوفسکی،١٣٧٩: ١٠٤) ؛ مسعودی، این رساله را " *منافع البحار و الجبال و الانهار*" می‌خواند (مسعودی،بی‌تا: ٤٦). این کتاب نیز مانند دیگر آثار سرخسی در دست نیست، اما ظاهرا در قرن چهارم هجری مسعودی بدان و برخی دیگر از آثار جغرافیایی سرخسی و استادش کندی دسترسی داشته و از آن‌ها بهره برده است (مسعودی،بی‌تا: ٤٦؛ مسعودی ،١٤٠٩: ١/ ٣٤٨). بر این اساس، مسعودی پاره‌ای از آرای جغرافیایی سرخسی را در دو کتاب *التنبیه والاشراف* و *مروج الذهب و معادن الجوهر* خویش برای ما حفظ کرده است. برای نمونه بحث جزر و مد را و این که جزر و مد دریاهای واقع در نیمکره شمالی با جزر و مد دریاهای نیمکره جنوبی تفاوت دارد، از قول کندی و سرخسی آورده، می نویسد بنابر نظر کندی و سرخسی حرکت دریاها در اثر حرکت بادها رخ می دهد؛ آنگاه موردی از مشاهدات خویش را در تایید نظر کندی و سرخسی ذکر می‌کند (مسعودی،١٤٠٩: ١ / ١٣٣). مسعودی همچنین با استناد به برخی کتب منسوب به کندی و سرخسی که در اینجا مصاحب معتضدش می خواند، در بحث از قطب شمال بر آن است که در انتهای معموره (سرزمین آباد) شمال دریاچه‌ای بزرگ وجود دارد که قسمتی از آن در زیر قطب شمال قرار دارد؛ نیز در نزدیکی آن شهری به نام " تولیهٔ" وجود دارد که ورای آن هیچ آبادانی نیست (مسعودی،١٤٠٩: ١ / ١٤٣). او برای

تایید این نظر به برخی رسائل بنی منجم[٨] نیز استناد می‌جوید. مسعودی درباره دریاها و شمار آنها هم به آثار و آرای کندی و سرخسی تمسک می‌جوید (مسعودی،بی‌تا: ٤٦-٤٥) و آنگاه بنا بر "*رسالة فی البحار و المیاه و الجبال*" کندی، به روایت سرخسی[٩] طول دریای روم (مدیترانه)، را از سرزمین صور، طرابلس، انطاکیه، لاذقیه، مثقب، ساحل مصیصه، طرسوس و قلمیه تا مناره هرقل، شش هزار میل برآورد می‌کند و عریض‌ترین محل آن را ٤٠٠ میل می‌داند؛ ودر انتها باز تاکید می‌کند، این گفتار کندی و ابن طیب (سرخسی) است (مسعودی،١٤٠٩: ١ / ١٤٣).

این نوع مطالب نشان می‌دهد سرخسی و استادش در جغرافیا، از آثار بطلمیوس و دیگر نویسندگان یونانی استفاده می‌کرده‌اند (مسعودی،بی‌تا: ٤٦؛ تشنر و احمد،١٣٧٥: ١٣). چنان که از عنوان کتاب "*رسم المعمور من الارض*" کندی که سرخسی نیز از آن تقلید می‌کرده است، برمی‌آید که چه بسا کتاب مذکور، برداشتی مقید از کتاب جغرافیای بطلمیوس بوده باشد (تشنر و احمد: ١٣). مسأله‌ای که چندان هم دور از ذهن نمی‌نماید؛ زیرا مسعودی به اثری با نام"*مسکون الارض*" و نیز نقشه‌ای جهانی به نام "*صورة معمور الارض*" مراجعه می‌کرده است (تشنر و احمد،١٣٧٥: ١٤ ؛ نیز قس. مسعودی،١٤٠٩: ١ /١٤٣و١٣٣ ؛ همو،بی‌تا:٤٦-٤٥). پژوهش‌های اخیر مانفرد کراپ (Kropp,1981:160-161,especially paragraph 2, in161) و روزنتال (Rosenthal, art"sarakhsi",E12) نیز نشان می‌دهد گویا کندی و شاگردش، سرخسی، موادی را برای تهیه یک نقشه جهانی، در ادامه و تکمیل نقشه مامونی، فراهم آورده بوده‌اند.

با این همه کراچکوفسکی (١٣٧٩: ٩٦)، سرخسی و کندی را در زمره جغرافی‌دانان لغت‌شناس و جهانگردان قرن سوم هجری نیز به شمار آورده است و سرخسی را در رشته مسالک و ممالک‌نگاری که بنابر پژوهش‌های شارل پلا، خود سبک جغرافیانگارانه مستقلی است (Ch.Pellat,art"al Masalik wa al Mamalik" in EI2)، پس از ابوالعباس جعفربن احمد مروزی و مقدم بر ابن خرداذبه قرار می‌دهد (کراچکوفسکی،١٣٧٩: ١٠٤-١٠٣). اما با کمال تاسف، چون هیچ یک از این آثار جغرافیایی سرخسی بر جای نمانده است، تبیین رابطه میان آنها چندان آسان نیست. هر چند فقراتی از سفرنامه او به شام، جزیره و فلسطین در برخی متون کهن عربی باقی است و می توان از طریق آنها با دیدگاه‌های سرخسی در جغرافیا بیشتر آشنا شد؛ بویژه آن که جهانگرد ما خود به نگارش‌های ادبی علاقمند بوده (کراچکوفسکی،١٣٧٩: ١٠٤؛ Rosenthal,art"sarakhsi",EI2؛ نک. فهرست آثار او در، ابن ندیم، ١٩٧١: ٣٢١؛ قفطی، ١٣٤٧: ١١١ – ١١٠؛ ابن ابی اصیبعة، بی‌تا: ٧٩٤-٧٩٣) و از سفر محمدبن موسی خوارزمی در عهد واثق، برای تحقیق پیرامون غار اصحاب کهف کاملا مطلع بوده و گزارش‌های خوارزمی را برای دیگران نقل می‌کرده است (مسعودی،١٤٠٩: ١ / ٣٤٨ ؛ کراچکوفسکی،١٣٧٩: ١٠٦).از این رو طبیعی است روزنامه سفر سرخسی (Rosenthal,art " sarakhsi" ,in EI2) حاوی جنبه های فراوانی از ملاحظات و مشاهدات مناطق مذکور باشد (بهنام،١٩٨٩: ١٢٥).

سفرنامه

پیش از این از ارتباط نزدیک سرخسی و معتضد سخن گفتیم؛ از این رو چون این امیرزاده عباسی، در سال ٢٧١هـ و بلافاصله پس از مرگ احمدبن طولون (٢٧٠هـ) برای آرام ساختن جزیره، شام و فلسطین، عازم آن حدود و سپس نبرد با خمارویه‌بن احمدبن طولون

(حک ۲۷۰–۲۸۲ھ) شد (طبری، بی‌تا: ۱۰، ۸) سرخسی وی را همراهی کرد. حتی بعید نیست سرخسی در سفرهای سال‌های بعد معتضد خلیفه نیز با او همراه بوده باشد. معتضد پیش و پس از خلافت، در تلاش بود قدرت بنی عباس را احیا کند، مخالفان را در هر کجا سرکوب کند و پیوسته خود یا نمایندگانش، به سرکشی از مناطق دور از پایتخت بپردازند (نک مثلا. طبری، بی‌تا: ۱۰ / ٦٨،٤٦–٣٣،٤٣–٣٢). سفر جنگی سال ۲۷۱ ھ، یکی از این تلاشهاست. معتضد کوشید در زمان زندگی پدر، خوارج جزیره و شام را سرکوب کند (قس. طبری،بی‌تا: ۱۰ /٤٤–٤٣،٣٣– ٨،٣٢) و بر طولونیان غلبه کند. او پس از کسب پیروزی‌هایی در جزیره، شام و فلسطین و غلبه بر خوارج و سپاهیان طولونی (کندی، ۱۹۰۸: ۲۳۵؛ ابن عدیم، بی‌تا: ۳/ ۱۵۰۱ –۱٤۹۹ ؛ ابن اثیر،۱۹٦٥: ۷ /٤۱۰)، سرانجام با خمارویه حاکم تازه مصر روبرو شد (نبرد طواحین،۲۷۱ھ) . پس از پیروزی اولیه بر خمارویه و گریز او، معتضد گرفتار کمین مصریان شد و شکست خورده با شمار اندکی از یاران خویش، از جمله سرخسی، به طرسوس بازگشت؛ ظاهرا نبرد پیروزی نداشت (طبری، بی‌تا: ۱۰، ۸؛ یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل مدخل" الطواحین"؛ ابن عدیم، بی‌تا: ۷ / ۳۳۸٤ –۳۳۸۲). لیکن پیروز واقعی این نبرد خمارویه بود که کیان طولونیان را حفظ کرد. ابوالعباس ناکام عازم بغداد شد، ولی به همگان نشان داد اهل شجاعت، تهور و نبرد است و با خلفای سست‌عنصر تفاوت فراوان دارد. در این آشفته بازار، تنها سرخسی سود کرد و با استفاده از تمامی دانسته‌ها و تجاربش، گزارش دیده‌های خویش را به رشته تحریر درآورد. البته او ناچار بود مطالبش را مطابق میل امیرش بنویسد؛ شاید به همین علت است که در فقرات باقیمانده سفرنامه، ذکری از شکست‌ها و ناکامی به چشم نمی‌خورد. به هرروی در سفری جنگی به این حدود همراه با ولی‌عهد، اطلاعات بی‌همتای جغرافیای طبیعی، نظامی و شهری وجود خواهد داشت (بهنام،۱۹۸۹: ۱۲٥) که یاقوت حموی که خود اهل نواحی روم بوده است، خود را ناچار از مراجعه بدان‌ها دیده است.

یاقوت حموی (علاوه بر نقل‌های کندی، ابن عدیم و ابن اثیر (نک. ادامه مقاله)، برخی فقرات و عبارات سفرنامه سرخسی را در۲۳ مدخل جغرافیایی کتاب مشهور معجم *البلدان* خویش، حفظ کرده است. حتی ظاهرا چنان که اشارت رفت، نص سفرنامه را به خط ابن کوجک، در اختیار داشته است (یاقوت حموی، بی-تا: ذیل مدخل های " الخشبیهٔ" و " تل اعفر" و " الآکام" که در آن عبارت یکی از فضلا را می نویسد). با این حال سفرنامه که به نوشته یاقوت حموی و تصریح خود سرخسی، گزارش مسیر رفت و برگشت سفر است (یاقوت، بی‌تا: ذیل مدخل های " اذنهٔ" و "اذرمهٔ")، در ترتیب خود با پیچیدگی‌هایی روبروست (نک.بهنام،۱۹۸۹: ۱۲۸). با این که خط سیر سفرنامه در نگاه اول، مشخص و مشهور است و حرکت بر مسیر متداول سپاه یا کاروان رو اتفاق افتاده است، اما به واسطه ناقص بودن عبارات یاقوت حموی، خط سیر روایت سفر، در بسیاری اوقات قطع می شود .

سرخسی به همراه ابوالعباس، از بغداد خارج شده، در مسیری معمول به سمت موصل رفته است ، ولی در *معجم البلدان*، ذکری از شهرها، آبادی‌ها و مناطق میان بغداد–موصل مشاهده نمی‌شود. نخستین مکانی که پس از این بریدگی روایت ذکر می‌شود ،شهر"الکحیل"، میان تکریت و موصل است (بهنام: ۱۲۸). از این به بعد است که با گذر از موصل، منقولات سفرنامه، در معجم آغاز و رفته رفته، بویژه "برقعید" ، "اذرمهٔ "، "نصیبین" ، "هرماس" ، "راس عین" و "رافقهٔ" ، افزون می‌گردد (یاقوت حموی، بی‌تا: مدخل‌های مربوط).

سرخسی از کحیل به عنوان شهری بزرگ بر دجله، میان دو

زاب، در غرب تکریت یاد می‌کند (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "الکحیل"). سخن از تل اعفر نیز که قلعه و ربضی بین سنجار و موصل بوده و در وسط آن نهری روان بوده است، قابل ملاحظه است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل " تل اعفر"). ضمن آن که سرخسی از تل اعفر دیگری، در نزدیکی رقه که دارای بستان‌ها و تاکستان‌هایی بوده هم یاد می‌کند (یاقوت،ذیل " تل اعفر"). سپس جهانگرد ما از" برقعید" سخن می‌گوید که لسترنج آنرا از سمت باعیناثا، در راه نصیبین می‌داند و شهرت مردمانش را در دزدی، ذکر می‌کند (Le Strange,1930: 99-100). سرخسی این شهر را بزرگ و از توابع موصل، جزو کوره بقعاء توصیف می‌کند که چاه‌های آب بسیار شیرینی نیز داشته است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل " برقعید"). بواسطه جنگی بودن این سفر، طبیعتا وی توجه فراوانی به دروازه‌ها، دیوارها، خندق‌ها و دیگر استحکامات دفاعی شهرها کرده است. او از سه دروازه شهر و دیوار آن (یاقوت حموی، ذیل برقعید) به همراه ۲۰۰ مغازه شهر سخن می‌راند (یاقوت حموی، ذیل برقعید ؛ Le Strange, 99-100).

در رحله، فاصله برقعید تا اذرمهٔ، نیز نهر اذرمهٔ، پل سنگ و گچی شهر، آسیاب، دو دیوارشهر، بازار و مغازه‌ها و دروازه آهنین و کاروان‌سرای شهر که مشرف بر شهر بود، بدقت وصف شده است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل " اذرمه"). گویا این بناها و آثار در زمان یاقوت حموی، دیگر وجود نداشته است، زیرا یاقوت، اذرمهٔ را قریه‌ای بیش نمی‌داند (یاقوت حموی، "ذیل اذرمه"). و این نشانگر اهمیت رحله سرخسی تواند بود. در بحث از نصیبین نیز، سرخسی این شهر را از بلاد جزیره، آباد و بر راه قافله‌های مسیر موصل- شام می‌داند (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل " نصیبین"). او به شیوه سیاحان، فاصله میان نصیبین وشهرهای اطراف را می‌آورد. از نظر سرخسی این شهر را رومیان بنا کرده‌اند و انوشیروان ساسانی، پس از فتح به اتمام رسانیده است (یاقوت حموی،" ذیل اذرمه"). توصیفات سرخسی تنها بدین موارد اختصاص ندارد، او به طور مفصل از عقرب‌های شهر هم سخن می‌گوید و بدین ترتیب یاقوت را ناچار می‌سازد عمده اطلاعات خویش را در باب شهر، از او اخذ کند (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل " نصیبین"؛ Le Strange,1930: 94[۱۰]). در مورد رود هرماس، رودخانه شهرنصیبین نیز اطلاعات خوبی در رحله وجود دارد؛ سرخسی سرچشمه هرماس را چشمه‌ای در شش فرسخی شهر می‌داند که تمامی این فاصله با سنگ و سرب، کانال کشی شده بوده است (یاقوت، بی‌تا: ذیل" الهرماس"). به گفته سرخسی این کانال را رومیان ساخته بودند تا با کاستن از فشار آب، از زیر آب رفتن شهر جلوگیری کنند (یاقوت حموی، ذیل نصیبین). اضافه آب این رودخانه نیز به رودهای خابور، ثرثار و سرانجام دجله می‌ریخته است (یاقوت حموی، ذیل نصیبین ؛ Le Strange:87).

درمورد شهر راس عین نیز گزارش‌های سرخسی نسبتا فراوان است؛ وی این شهر را از شهرهای بزرگ و مشهور جزیره می‌داند. فاصله آن را با حران، نصیبین و دنیسر با دقت بیان می‌کند (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل " راس عین"). بنابر گزارش سیاح ما، در شهر چشمه‌هایی شگفت و با آب صاف (پر از ماهی) وجود داشته که جملگی در یک جا جمع شده و به رود خابور می‌ریزد. همچنین در نزدیکی حران، چشمه‌ای به نام "الزاهریهٔ" وجود داشته است که متوکل، خلیفه عباسی (حک ۲۳۲-۲۲۷ ه) در کنار آن بنایی برآورده بوده است (یا قوت حموی: ذیل رأس عین). مردم نیزتابستان‌ها با زورق‌هایی کوچک، از این محل تابستان‌های خویش و شهر قرقیسیاء می‌رفته‌اند. چنان که معدن گوگردی هم در نزدیکی این زاهریهٔ وجود داشته است (یاقوت حموی، ذیل رأس عین ؛ Le Strange,1930: 95).

سرخسی از باجدا، دیوارآن واین که مسلمهٔبن عبدالملک، امیرزاده اموی، آن را به اقطاع یکی از یارانش، اسید سلمی سپرد، نیز سخن می‌گوید و می‌نویسد اسید آنجا را ساخته است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "باجدا").بی‌سبب نیست که دژ مسلمهٔ هم در آن نزدیکی قرار داشت. مردم و بستان‌های شهر از چشمه‌ای به نام تنبع، واقع در وسط شهر سیراب می‌شده‌اند (یاقوت حموی، ذیل با جدا) و اضافه آب در آبیاری زمین‌های کشاورزی به کار می‌رفته است (یاقوت حموی،"ذیل باجدا"؛ Le Strange,1930: 104-105)[۱۱].

سرخسی رافقهٔ را شهری می‌یابد، واقع بر کرانه فرات که بناهایش به رقه پیوسته است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "رافقهٔ")؛ آنگاه فاصله میان این دو شهر را که پر از ربض-ها و بازارها و دیوارها (که دیوارهای رقه در زمان سرخسی ویران بوده) می‌آورد و می‌نویسد رافقهٔ دو دیوار دارد و به شکل بنای بغداد (دایره‌ای) ساخته شده است (یاقوت، ذیل" رافقه" ؛Le Strange,101-102). این توصیفات البته عجیب نیست، زیرا همگی می‌دانیم شهر رافقه در دوران اول عباسی، از شهرهای مهم و مشرف بر مرزهای شام، به شمار می‌آمد که منصور آن را در سال ۱۵۵ هجری به شکل بغداد ودر حدود ۳۰۰ ذراعی رافقه برآورد (see.Le Strange, 101-102).

بنابر نظر لسترنج (Le Strange, 101-102) سرخسی از این جا به بعد جزیره را ترک و وارد حدود شام شده است. نخستین نقطه از شام، محلی به نام "ربض الدارین" ساخته محمدبن عبدالملک‌بن صالح (عباسی) بود که دری آهنین داشت (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل مدخل). بنابر گزارش یاقوت حموی، سرخسی در مسیر سفرش از حمص نیز ذکری به میان آورده است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "حماه")، لیکن مطالب او در مدخل حمص *معجم* بیان نشده است (یاقوت، بی-تا: ذیل "حمص"). مطالب او در باب حماهٔ افزون‌تر است؛ جهانگرد ما در سال ۲۷۱ ه حماهٔ را قریه‌ای می-یابد که دیوار سنگی بر آن است و بناهای سنگی بزرگ در آن رود عاصی نیز در مقابل حماه جاری بوده، بستان‌هایش را سیراب کرده و آسیاهای بادی‌اش را به حرکت درمی‌آورده است (یاقوت، "ذیل حماه"). اما توجه سرخسی تنها معطوف به شهرها به عنوان واحدهای جغرافیایی منفرد نبود؛ بلکه نسبت شهرها را با یکدیگر و پایتخت هم در نظر می‌آورده است، چنان که مسافت میان بغداد و دمشق را ۲۳۰ فرسخ برآورد می‌کند (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "دمشق الشام"). همچنین از آنجا که وی به فلسفه اهمیتی والا می‌داده است، از اقامت گروهی از حکمای نخستین در بعلبک سخن می‌راند (یاقوت حموی ذیل دمشق الشام). درک سرخسی از مسائل جغرافیای طبیعی هم قابل ملاحظه است، برای مثال او اردن را دو اردن می‌خواند؛ اردن بزرگ همان نهری بوده است که به دریاچه طبریه می-ریخته و فاصله‌اش تا طبریه، برای کسی که با زورق از دریاچه عبور کند، ۱۲ میل بوده است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "الاردن"). این رودخانه بیشتر زمین‌های جند اردن، در مناطق ساحلی شام و راه صور را آبیاری می-کرده و سرانجام به دریاچه طبریه می‌ریخته است. اردن کوچک نیز نهری بوده است که به نوشته سیاح ما، از دریاچه طبریه سرچشمه می‌گرفته، آن‌گاه به سمت جنوب حرکت کرده، تا وسط غور (صحرا) را آبیاری می‌کرده است؛ بیشتر محصول این نواحی شکر بود که به دیگر سرزمین‌ها نیز صادر می‌شد. سرخسی بسیاری از قریه‌های اردن چون بیسان،

قراوا، اریحا، عوجاء و غیر آن‌ها را نیز یاد کرده، آن‌گاه از پل بزرگی که بیست حلقه چشمه داشت، سخن می-گوید. پس از آن می‌نویسد رود اردن و رود یرموک پس از پیوستن به یکدیگر، به دریاچه منتنه (بحر

المیت)، در غرب غور می‌ریزند. با این حال تمام توجه سرخسی در این ناحیه معطوف به جغرافیای طبیعی نبوده و او درک درست خویش را از جغرافیای اداری اردن، با ذکر کوره‌های آن بدرستی نشان داده است (یاقوت حموی، بی تا: ذیل "الاردن").

جهانگرد ما اسکندرونه را در شرق انطاکیه و بر ساحل دریا یاد می‌کند؛ که میان آن و بغراس چهار فرسخ و اسکندرونه و انطاکیه هشت فرسخ فاصله است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "الاسکندرونه"). او با نوشتن این مطلب که "در یکی از تواریخ شام یافتم که اسکندرونه میان عکا و صور است (یاقوت حموی، ذیل "الاسکندرونه")، نشان می‌دهد که هم به شهرهایی که در نامشان اشتراک لفظی دارند توجه داشته، هم در طول یا پیش از سفر، درباره مناطق مذکور مطالعه کرده بوده است.

در مورد کوه آکام نیز سرخسی به کنجکاوی پرداخته، طول آن را به سی و عرضش را به سه فرسخ برآورد کرده است. همچنین دژهایی و رستاقی بزرگ را بر آن گزارش کرده است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل " الآکام"). با این حال، یاقوت که این کوه را در مرزهای مصیصهٔ می‌پندارد، نمی‌داند منظور سرخسی از کوه آکام، کوه مشهور اللکام است یا غیر آن[۱۲] (یاقوت حموی، ذیل " الآکام").

بر خلاف پیچیدگی بیان سرخسی در باره آکام، اطلاعات وی در باب خشبیهٔ، دقیق‌تر است. یاقوت حموی نیز در این بخش، تنها به اطلاعات سرخسی بسنده کرده است. از نظر سرخسی، این خشبیهٔ، کوهی نزدیک مصیصهٔ، در مرزها است که پادگان مسلمانان در آن قرار دارد (یاقوت حموی، بی تا ذیل" الخشبیه"). یاقوت حموی در بحث از حوار با عبارت "این مطلب را احمد بن طیب در رحله معتضد به طواحین آورده است" (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "حوار"؛ طبری، ۱۰/ ۸) نشان می دهد آخرین نقطه و مقصد این سفرنامه، طواحین بوده است. سرخسی با سخن از این کوه (حوار)، واقع در مرزهای شام و غرب جیحان[۱۳] و دیگر کوه‌های این حدود (یاقوت حموی،ذیل حوار) به ما یادآوری می‌کند در این مراحل از سفر، وی در نواحی جنوب شرقی ترکیه و شمال غربی سوریه امروز بوده و از سلسله جبال توروس می‌گذشته است (Turkiye Geografya,2004: Map.19-20)

با بحث از طواحین، محلی نزدیک رمله فلسطین، که نبرد مشهور ابوالعباس و خمارویه به سال ۲۷۱ هـ در آن رخ داد (طبری، بی‌تا: ۱۰/ ۸؛ یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "الطواحین") ملاحظه می‌کنیم که ناگهان سخن از مرزهای شمالی شام به بحث از اراضی جنوبی فلسطین تبدیل می‌گردد. این مطلب نمایانگر بریدگی‌های نقل یاقوت حموی از سفرنامه است. این بخش را شاید بتوان با کمک دیگر منابع، اندکی بازسازی کرد. بنا بر نقل ابن عدیم، معتضد به همراه یارانش، در ربیع الثانی سال ۲۷۱ به حلب رسید و سپس از حلب به قنسرین رفت (ابن عدیم بی‌تا، ۲/ ۸۰۹). آنگاه به عواصم لشکر کشید و آنجا را به اطاعت در آورد (کندی،۱۹۰۸: ۲۳۵). بعد به شیزر رفت و در آنجا با سپاهیان ابن کنداج درگیر شد و آنان را شکست داد. سپس سپاهیان طولونی را در حماهٔ، حمص و دمشق شکست داد و سرانجام در دمشق مقام گرفت و مدتی به تنظیم امور و نیازهای لشکر خویش پرداخت (ابن اثیر،۱۹٦٥: ۷ /٤١٠)؛ و چون خمارویه به فلسطین روی آورد، عازم طواحین شد. پس از ناکامی در طواحین و بازگشت معتضد و باقیمانده‌اندک سپاهش به طرسوس (طبری، بی‌تا: ۱۰/ ۹–۸) و رانده شدن از طرسوس، در اثر نزاع با حاکم شهر، بازمان (طبری، بی‌تا: ۱۰/ ۹)، دیگر زمان بازگشت به بغداد فرا می‌رسد. سرخسی در بحث از اذنهٔ و نیز طرسوس، تصریح می‌کند، سفر رو به بازگشت است (یاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "اذنهٔ" و "طرسوس"؛ طبری، بی‌تا / ۱۰، ۹). وی در بازگشت بی آن که ذکری از شکست یا عملیات نظامی (به دلیل لزوم مخفی بودن این نوع اطلاعات) به میان آورد، از قریه‌های نزدیک به اذنهٔ ، عمارت ها و سبزه زارهای آن

سخن می‌گوید و بـه نهـر سـیحان (سـارس کنـونی) و پـل سنگی یک چشمه‌ای و عجیبش می‌پردازد (یاقوت حمـوی، بـی‌تـا: ذیـل " اذنـه" ؛Le Strange,130) . البتـه دربـاره ربض میان اذنه و مصیصه، دروازه های هشتگانه اذنهٔ، دیـوار و خندق آن نیز مطالبی ارایه می‌کند.

پس از حرکت از اذنهٔ به قصد بغداد، مسافران به طرسـوس می‌رسند. سرخسی در اینجا فاصله میان اذنهٔ و طرسوس و کاروانســراهای بــین ایــن دو شــهر، دیوارهــای دوگانــه طرسوس، خندق وسیع و شش دروازه آن را یاد می‌کنـد و می گوید رود بردان (کودنس امروزین)، شهر را می‌شکافد (یاقوت حموی، بـی‌تـا: ذیـل " طرسـوس" و "البـردان"؛ Le Strange,132). حتـی از قبـر مـامون (حـک۲۱۸-۱۹۸ه) در شــهر کــه توصــیف سرخســی از آن، نشــان از برپایی آن در اواخر قرن سوم هجری می‌دهد، یاد مـی‌کنـد (یـاقوت، ذیـل" طرسـوس"؛ بـرای بحـث از ریشـه واژه طرسوس و تحولات شهر در دوره های بعد،بخصوص در عصر حمدانیان، نک. یاقوت حموی، "ذیـل طرسـوس"). سرخسی از این که رود بردان بستان‌ها و مزارع مـرعش را آبیاری می‌کند و سرچشمه‌اش کوه اقرع، در مرعش اسـت، نیـز سـخن مـی‌گویـد (یـاقوت حمـوی، بـی‌تـا: ذیـل" البردان"؛ Le Strange,1930: 50, 132). جالب توجه آن که شناسایی بردان به دو رود، از سوی یـاقوت حمـوی هم به استناد گـزارش سرخسـی از بـردان اسـت (یـاقوت حموی، ذیل البـردان). همچنـین جهـانگرد مـا از قریـه‌ای بـزرگ، در پـای کـوه، میـان مـرعش و فـرات، بـه نـام "اودن"سخن به میان می‌آورد (یاقوت حموی، بی‌تـا: ذیـل "اودن"). و سـرانجام در رحلـه‌اش از شـهر سبسـطیه، در نزدیکی سمیساط و از نواحی آن، یاد می‌کند که بـر بـالای فرات بوده، حصاری بر گرد خویش داشته اسـت (یـاقوت حموی، بی‌تا: ذیل "سبسطیهٔ).

نتیجه

همان‌طور که ملاحظه شد، نزدیکی و همنشینی احمدبن طیب سرخسی بـا معتضـد، ایـن فرصـت را بـرای وی فراهم آورد تا در سفر جنگی امیرزاده عباسی به جزیره، شام و فلسطین همراه وی باشد. رفتن به این سفر باعث شد سرخسی کثیر التألیف و علاقمند به جغرافیانگـاری و ادب‌نویسی، دست بـه نگـارش سـفرنامه‌ای زنـد کـه بخش‌هایی از آن را نویســندگان دوره‌هـای بعـد، بـویژه یاقوت حموی، از گزند حوادث حفظ نمـوده‌انـد. البتـه اشتغال مسافران به جنگ و مسائل آن، توجـه جهـانگرد ما را بیشتر به سوی استحکامات نظـامی، شـامل دژهـا، دیوار شهرها، خندق‌هـا، دروازه‌هـا و پادگـان‌هـا جلـب کرده است. در عین حال این توجه خاص به جغرافیـای نظـامی باعــث گردیــد مشــاهدات سرخســی دربــاره جغرافیای طبیعی و اندکی شهری این منـاطق در اواخـر قرن سوم هجری نیز قابل ملاحظه شود. بر این اسـاس، سرخسی به رودها، سرچشمه‌ها، شاخه‌ها و ریزابه‌هـای آن‌ها؛ چشمه و سرچشمه‌هایشـان؛ و کـوه‌هـا، انـدازه و مساحتشان؛ و دریاچه‌هـا عنـایتی درخـور کـرده اسـت. همچنین بحث از کوره‌ها، وابستگی‌های اداری، شـهرها، قریه‌ها و مسافات میان آن‌ها؛ خانه‌ها، پل‌ها، مقابر و راه‌ها هم در سفرنامه کاملا مورد توجـه قرارگرفتـه اسـت. نظام و روش آبیـاری و کشـاورزی و گـاه محصـولات کشاورزی نیز جزو مشاهدات ارزشمند جهانگرد ماست . بدین ترتیب سفرنامه احمدبن طیب سرخسی، به یکی از گـزارش‌هـای مهـم و همـه جانبـه در بـاب جزیـره، شامات و فلسطین، در اواخر قرن سـوم هجـری تبـدیل گردیده است.

ضمیمه ۱

پاره‌هایی از متن سفرنامه احمد بن طیب سرخسی بنابر کتاب *معجم البلدان* یاقوت حموی و *بغیة الطلب* ابن‌عدیم

الکُحیل[۱۴]: «قال احمدبن الطیب السرخسی الفیلسوف: الکحیل مدینة عظیمة علی دجلة بین الزابین فوق تکریت من الجانب الغربی، ذکر ذلک فی رحلة المعتضد لحربه خمارویه فی سنة ۲۷۱.

بَرقَعید[۱۵] : قال احمدبن الطیب السرخسی: برقعید بلدة کبیرة من اعمال الموصل من کورة البقعاء و بهاء آبار کثیرة غدبة و هی واسعة وعلیها سور و لها ثلاثة ابواب: باب بلد، وباب الجزیرة، و باب نصیبین، علی بـاب الجزیرة بناءٌ لایوب‌بن احمد و فیها مائتا حانوت.

اذرمة[۱۶]: قال احمدبن الطیب السرخسی الفیلسوف فی کتاب له ذکر فیه رحلة المعتضد الی الرملة لحرب خُمارویة‌بن احمدبن طولون وکان السرخسی فی خدمته ذکر فیه جمیع ما شاهده فی طریقه فی مضیه وعوده فقال ورحل یعنی المعتضد من برقعید الی اذرمة وبین المنزلین خمسه فراسخ وفی اذرمة نهر یشقُّها و ینفذ الی اخرها الی صحرائها یاخذ من عین علی راس فرسخین منها وعلیه فی وسط المدینة قنطرة معقودة بالصخروالجص وعلیه رحی ماء و علیها سوران واحد دون الاخر و فیها خرابات و سوق قدر مائتی حانوت و لها باب حدید ومن خارج السور خندق یحیط بالمدینة و بینها و بین السَّمیعیة قریة الهیثم‌بن المعمر فرسخ عرضا وبینها وبین المدینة سنجار فی العرض کورة تعرف بین النهرین بین کورة البغا و نصیبین، ولم تزل هذه الکورة من اعمال نصیبین اذرمة الیوم قریة لیس فیها مما وصف شیء

نصیبین[۱۷]: وهی مدینة عامرة من بلاد الجزیرة علی جادة القوافل من الموصل الی الشام وفیها وفی قراها علی ما یذکر اهلها اربعون الف بستان بینها وبینسنجار تسعة فراسخ و بینها و بین الموصل ستة ایام وبین دنیسر یومان (و) عشرة فراسخ ، وعلیها سور وکانت الروم بَنَته واتمه انوشروان الملک عند فتحه ایاها وقالوا کان سبب فتحه ایاها انه حامرها و ما قدر علی فتحها فامر ان تُجمع الیه العقارب فحملوا العقارب من قریة تعرف بطیرانشاه من عمل شهر زور بینها وبین سمرداذ مدینة شهر زور فرسخ ، فرماهم بها فی العرّادات و القواریر و کان یملا القارورة من العقارب ویضعها فی العرّادة و هی علی هیئة «المنجنیق فتقع القارورة وتنکسر و تخرج تلک العقارب و لازال یرمیهم بالعقارب حتی ضج اهلها وفتحوا له البلد و اخذها عنوة و ذلک اصل عقارب نصیبین و اکثر العقارب فی جبل صغیر داخل السورفی ناحیة من المدینة ومنه تنتشر العقارب فی مدینة کلها ، ذکر ذلک کله احمد بن الطیب السرخسی فی بعض کتبه».

الهِرماس[۱۸]: الهرماس وهو نهر نصیبین فخرجه من بینها وبین نصیبین ستة فراسخ مسدود بالحجارة والرصاص وانما یخرج منها الی نصیبین من الماء القلیل لان الروم بنت هذه الحجارة علیها لئلا تغرق هذه المدینة ، وکان المتوکل لما دخل هذه المدینة سار الیها وامر بفتحها ففتح منها شیء یسیر زیادة علی ما هو علیه فغلب الماء علیه غلبة شدیدة حتی امر باحکامه واعادته الی ما کان علیه بالحجارة والرصاص والی الآن هذه العین فی اعلی المدینة وفاضل مائها یصب الی الخابور ثم الی الثرثار ثم الی دجلة قال ذلک احمدبن الطیب الفیلسوف.

رأسُ العین[۱۹]: وهی مدینة کبیرة مشهورة من مدن الجزیرة بین حرّان و نصیبین ودُنیسر وبینها وبین نصیبین خمسة عشر فرسخاً و قریب من ذلک بینها وبین حرّان و هی الی دنیسر اقرب، بینها فراسخ، وفی رأس العین عیون کثیرة عجیبة صافیة تجتمع کلها فی موضع فتصیر نهر الخابور ، واشهر هذه العیون اربع: عین الاس، وعین الصرار، وعین الریاحیة، و عین الهاشمیة، و فیها عین یقال لها خسفة سلامة فیها سمک کبار ینظره الناظر کأَنّ بینه و بینه شبرٌ و یکون بینه وبینه مقدار عشر قامات وعین الصرار وهی التی نثر فیها المتوکل عشرة الآف درهم، و نزل اهل المدینة فاخذوها لصفاء الماء ولم یفقد منها شیء فانه یبین مع عمقها ما فی قعرها للناظر من فوقها وعمقها نحو عشرة اذرع و ربما اخذ منها الشی اللطیف لصفائها کذا قال احمدبن الطیب ... وقال احمدبن الطیب وفیها عین ممایلی حرّان تسمی الزاهریة کان المتوکل نزلها وبنی بها بناءٌ و کانت الزواریق الصغار تدخل الی عین الزاهریة و الی عین الهاشمیة، و کان الناس یرکبون فیها الی بساتینهم و الی قرقیسیاء ان شاء ا... وقال وبالقرب من عین الزاهریة عین کبریت یظهر ماؤها اخضر لیس له رائحة فتجری فی نهر صغیر وتدور به ناعورة

یبجتمع مع عین الزاهریة فی موضع واحد فیصبان جمیعاً من موضع واحد فی نهر الخابور.

باجدّا[۲۰]: «قال احمد بن الطیب: علیها سور، وکان مسلمةبن عبدالملک اقطع موضعها جلا من اصحابه یقال له اسید السُّلمی فبناها وسورها، وفیها بساتین تسقیها عین تنبع من و سطها یشرب منها الناس، وما فضل یسقی زروعها، وهی قرب حصن مسلمة بن عبدالملک».

الرافقة[۲۱]: «قال احمدبن الطیب: الرافقة بلد متصل البناء بالرقة هما علی ضفة الفرات و بینهما مقدار ثلثمائة ذراع قال: وعلی الرافقة سوران بینهما فصیل وهی علی هیاة مدینة السلام ولها رُبُضٌ بینهما وبین الرقة، وبه اسواقها و قد خرب بعض السور الرقة».

ربض الدارَین[۲۲]: «قال احمدبن الطیب الفیلسوف :کان محمد بن عبدالملک بن صالح بناه و بنی فیه داراً اعنی الربض ولم یستتمه و اتّمه سیماءُ الطویل ورمّ ما کان استهدام منه وصیر علیه باب حدید حذاء انطاکیة اخذه من قصر بعض الهاشمیین بحلب یسمی قصر البنات وسمی الباب باب السلامة و بنی سیماء فیه داراً ایضاً مقابلة لدار عبدالملک بن صالح فسمی ربض الدارین لذلک ».

قنسرین[۲۳]: «مدینة صغیرة لأخی الفصیص التنوخی، و علیها سور، و لها قلعة، و سورها متصل بسور سائر المدینة».

حماة[۲۴] :«قال احمدبن الطیب فیما ذکره من البقاع التی شاهد من سیره من بغداد مع المعتضد الی الطواحین فقال بعد ذکره حمص : وحماة قریة علیها سور حجارة و فیها بناء بالحجارة واسع ، والعاصی یجری امامها ویسقی بساتینها ویدیر نواعیرها ».

دمشق الشام[۲۵]: و قال احمدبن الطیب السرخسی بین بغداد ودمشق مائتان وثلاثون فرسخاً، وقالوا فی قول الله عزوجل {و آوینا هما الی ربوة ذات قرار ومعین}[۲۶] قال هی دمشق ذات قرار، ذات رخاء من العیش وسعة، و معین کثیرالماء، وقال قتادة فی قول الله عزوجل {والتین}[۲۷] قال جبل الذی علیه دمشق، والزیتون الجبل الذی علیه بیت المقدس، وطور سنین شعب حسن، و هذا البلد الامین مکة، وقال ارم ذات العماد دمشق ... واهل الاسطوان قوم من الحکماء الاول کانوا ببعلبک حکی ذلک احمدبن الطیب السرخسی الفیلسوف.

الأُردن[۲۸]: «قال احمدبن الطیب السرخسی الفیلسوف هما أُردنان: أُردنٌ الکبیر وأُردنٌ الصغیر، فاما الکبیر فهو نهر یصب الی بحیرة طبریة، بینه وبین طبریة لمن عبر البحیرة فی زورق اثناعشر میلا تجتمع فیه المیاه من جبال وعیون فتجری فی هذا النهر فتسقی اکثر ضیاع جند الاردن مما یلی ساحل الشام وطریق صور، ثم تنصب تلک المیاه الی البحیرة التی عند طبریة وطبریة علی طرف جبل یشرف علی هذه البحیرة، فهذا النهر اعنی الاردن الکبیر بینه و بین طبریة البحیرة، واما الاردن الصغیر فهو نهر یاخذ من بحیرة طبریة و یمر نحو الجنوب فی وسط الغور فیسقی ضیاع ضیاع الغور واکثر مستغلتهم السُّکَّر ومنها یحمل الی سائر بلاد الشرق وعلیه قری کثیرة منها بیسان وقراوا واریحا والعوجاء وغیر ذلک، وعلی هذا النهر قرب طبریة قنطرة عظیمة ذات طاقات کثیرة تزید علی العشرین ویجتمع هذا النهر و نهر الیرموک فیصیر ان نهراً واحداً فیسقی ضیاع الغور وضیاع البثینة ثم حتی یصیب فی البحیرة المنتنة فی طرف الغور الغربی، وللاردن عدة کورمنها: کورة طبریة وکورة بیسان . کورة جدر وکورة صفوریة وکورة صور وکورة عکا ووغیر ذلک مما ذکر فی مواضعه».

الاسکندرونة[۲۹]: «قال احمدبن الطیب: هی مدینة فی شرقی انطاکیة علی ساحل بحر الشام بینها و بین بغراس اربعة فراسخ و بینها و بین انطاکیة ثمانیة فراسخ، و وجدت فی بعض تواریخ الشام ان اسکندرونة بین عکا و صور».

الآکام[۳۰]: «قال احمدبن الطیب: یکون امتداد جبل الآکام نحو ثلاثین فرسخاً و عرضه ثلاثة فراسخ و فیهحصون و رستاق واسع».

الخَشَبِیةُ[۳۱]: «الخشبیة بلفظ النسبة الی الخشب: جبل قرب المصیصة بالثغور کان به مسلحة للمسلمین وهی مسلحة الثغور ، کذا انقلته من خط ابن کوجک عن احمدبن الطیب».

حُوّار[۳۳]: «وذکره احمد بن الطیب فی رحلة المعتضد الی الطواحین حوار: جبل فی غربی جیحان من ثغور الشام قال سمی بذلک لبیاض تربیة وبذلک سمی الدقیقالحواری».

الطَّواحین[۳۴]: جمع طاحونة الدقیق: موضع قرب الرملة من ارض فلسطین بالشام کانت عنده الواقعه المشهورة بین خمارویة ابن

طولون و المعتضد بالله فی سنة ۲۷۱ انصرف کل واحد منها مغولا کانت اولا علی خمارویه ثم کانت علی المعتضد.

اذنة[35]: و قال احمد بن الطیب: «رحلنا من المصیصة راجعین الی بغداد الی اذنة فی مرج وقری متدانیة جدا وعمارات کثیرة و بین المنزلین اربعة فراسخ، ولاذنة نهر یقال له سیحان و علیه قنطرة من حجارة عجیبة بین المدینة و بین حصن مما یلی المصیصة و هو شبیه بالربض و القنطرة معقودة علیه علی طاق واحد قال و لاذنة ثمانیة ابواب و سور و خندق.

طرسوس[36]: «قال احمدبن الطیب السرخسی رحلنا المصیصة تزید العراق الی اذنة و من اذنة الی طرسوس و بینها بین اذنة ستة فراسخ و بین اذنة و طرسوس فندق بُغا و الفندق الجدید، علی طرسوس سوران و خندق واسع و لها ستة ابواب، و یشقها نهر البردان و بها قبر المامون عبد الله بن الرشید جاءها غازیا فادرکته منیته فمات قال الشاعر: هل رایت النجوم اغنت عن الما مون فی عزّ ملکه الماسوس

غادروه بعرصتی طرسوس مثل ما غادروا اباه بطوس ومازالت موطنا للصالحین و الزهاد یقصدونها لانها من ثغور المسلمین ثم لم تزل مع المسلمین فی احسن حال و خرج منها جماعة من اهل الفضل الی ان کان ستة ۳۵۴ فان نقفور ملک الروم استولی علی الثغور و فتح المصیصة کما نذکره فی موضعه ثم رحل عنها و نزل علی طرسوس، و کان بها من قبل سیف الدولة رجل یقال له ابن الزیات و رشیق النسیمی مولاه فسلما الیه المدینة علی الامان و الصلح علی ان من خرج منها المسلمین و هو یحمل من ماله مهما قدر علیه، لایعترض من عَین و وَرق او خُرثی وما لم یطق فهو لهم مع الدور و الضیاع و اشترط تخریب الجامع و المساجد و انه ما اراد المقام فی البلد علی الذمة و اداء الجزیة فعل و ان تنصّر فله الحباء و الکرامة و تقر علیه نعمته قال فتنصر خلق فاقرب نعمهم علیهم و اقام نفر یسیر علی الجزیة و خرج اکثر الناس یقصدون بلاد الاسلام وتفرّوا فیها وملک نقفور البلاد فاحرق المصاحف و خرب المساجد و اخذ من خزائن السلاح ما لم یسمع بمثله مما کان جمع من ایام بنی امیة الی هذه الغایة».

البردان[37]: «والبردان ایضاً نهر یسقی بساتین مرعش و ضیلعها مخرجه من اصل جبل مرعش و یسمی هذا الجبل الاقرع ، و ذکرهذین النهرین احمد بن الطیب السرخسی».

اودن[38]: «قال احمدبن الطیب: اودن قریة کبیرة تحت جبل بین مرعش و الفرات».

سَبَسطیة[39]: «قال احمدبن الطیب السرخسی فی رسالة وصف فیها رحلة مسیر المعتضد لقتال خمارویه وعوده. قال سبسطیة: مدینة قرب سمیساط محسوبة من اعمالها علی اعلی الفرات ذات سور».

بالس[40]: «هی مدینة صغیرة و لها قلعة و ربض، علیها سور واحد، بعض بنائها علی الفرات و بعضه بینه و بین الفرات رقه».

پی‌نوشت‌ها

۱- در قفطی (تاریخ مقدمه ۱۱۰:۱۳٤۷)؛ نیز احمدبن محمد بن مروان بن طیب سرخسی؛و در پاورقی ۵ همین صفحه، احمدبن محمودبن مروان؛ با این حال نام اشهر وی همان احمدبن طیب سرخسی، در نسبت با جدش، طیب است، ابن حجر عسقلانی (۱۹۷۱)، ذیل "احمدبن الطیب السرخسی"؛ هرچند برخی نویسندگان چون اسماعیل پاشا بغدادی، او را ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان طبیب سرخسی نامیده‌اند (اسماعیل باشا (۱۹۵۱)،۱/ ذیل مدخل) که ظاهرا واژه طبیب تحریف همان واژه طیب، نام جد سرخسی است. البته سرخسی آثاری در باب طب نیز داشته است (قفطی۱۱۱:۱۳٤۷)، ولی شهرت او بیشتر به فلسفه است. از این رو منابع وی را با وصف"متفلسف" (فیلسوف) یاد می‌کنند (مثلا صفدی (۲۰۰۰-۱۹۷٤: ۷ / ذیل مدخل)؛ و بیشتر از آثار نیکوی فلسفی او و شاگردی‌اش نزد کندی سخن می‌گویند، (مسعودی۱٤۰۹، *مروج*: ٤ /۱۷۱؛ ابن ندیم۳۲۰:۱۹۷۱؛ قفطی۱۱۰:۱۳٤۷).

۲- ابن فضل‌الله عمری (۱٤۲۳: ۹/ ٤۲) او را بسیار ستوده است.

۳- در برخی منابع آمده است خلیفه پیش از تسلیم سرخسی به قاسم و بدر، خود او را عقاب کرد؛ ظاهرا یک صد تازیانه بدو زدند (بهنام۱۲٦:۱۹۸۹)، آنگاه احمد خود درخواست کرد برای تعذیب وی، بدو کباب و شراب بخورانند و بعد رگ دستش را بزنند تا درد را حس نکند، اما خون زیادی از او رفت و صفراء بر او غلبه کرد و مجنون شد و سر به در و دیوار می‌کوفت (صفدی،۱۹۷٤: ۷/ ذیل مدخل). به هر روی در چگونگی قتل وی اختلاف نظر وجود دارد (نک مثلا. مسعودی۱٤۰۹: ٤ /۱۷۱).

٤- ابن‌عدیم (بی‌تا: ۱/ ۱۳۷ ،٦٣- ٦٢) از وی با نام حسین‌بن کوچک عبسی حلبی یاد می‌کند. نسخه‌ای از *سیرة المعتضد* اثر سنان‌بن ثابت‌بن قرة به دست وی کتابت شده و سنان‌بن ثابت، سفرنامه سرخسی را در اختیار داشته و متن آن را در کتاب خود درج کرده است.

5- M.T.Daneshpazhuh," An Annotated Bibliography on Government and State Craft",in Authority and Political Culture in Shi,ism,ed S.A.Arjomand,Albany,1988,pp213-239.

6- Galen and the Syllogism

۷- ابن‌عدیم نسخه‌ای از این کتاب را در اختیار داشته و مطالبی از آن نقل نموده است (بی‌تا، ۱/ ۳۷٤، ۲۱۷، ۲۳۱، ۳۵۸، ۳۵۹، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۱۳، ۱۰۷، و ۲/ ۸۳۷).

۸- سه برادر ریاضی دان و منجم معاصر با مامون، که تحت توجه مأمون در بیت الحکمة بالیدند.

۹- به نظر می رسد منظور مسعودی از عبارت"به روایت"، اقتباس باشد که باب تالیف و تکمیل کتاب را برای سرخسی باز می‌گذارد.

۱۰- لسترنج نصیبین (نسیبس رومی) را از شهرهای بزرگ جزیره و بر بالای رود هرماس می‌داند (1930: 94).

۱۱- لسترنج باجدا را در جنوب حران و نزدیک شرق رود بلیخ می‌داند؛ و خود اعتراف دارد، معلوماتش در مورد این شهر، ماخوذ از سرخسی و افزوده‌هایی از دیگران است (1930: 104 - 105).

۱۲- این یکی از ابهامات سفرنامه است.

۱۳- سرخسی علت نامیده شدن این کوه را به حوار، سفیدی خاکش می‌داند.

١٤- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «الکحیل تصغیر الکحل موضع بالجزیرة وکان فیه یوم للعرب ... وامّا الآن فلیس هذه المدینة خبر ولااثر، والکحیل فی بلاد هذیل».

١٥- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: « برقعید بالفتح وکسر العین وباء ساکنة و دال بلیدة فی طرف بقعاء الموصل من جهة موصل». Le Strange, 1930: 99 - 100 : مقابل باشزّی.

١٦- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: « اذرمهٔ بفتح اوله و سکون ثانیهٔ و فتح الراء و المیم». Le Strange, 1930: 100

۱۷- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «نصیبین بالفتح ثم بالکسر ثم یاء وعلامة الجمع الصحیح ومن العرب یجعلها بمنزلة الجمع فیعربها فی الرفع بالواو وفی الجر وانصب بالیاء و الاکثر یقولون نصیبین ویجعلوها بمنزلة مالاینصرف من الاسماءُ ».

Le Strange, 1930: 94 .

۱۸- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «الهرماس بالکسر وآخره سین مهملة و الهرماس الاسد الجری وقیل ولد النمر»؛

.Le Strange, 1930: 87

۱۹- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «یقال راس العین»؛

Le Strenge, 1930: 98.

۲۰- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «باجدا بفتح الجیم و تشدید الدال، والقصر، قریة کبیرة بین راس العین و الرقة»؛

Le Starnge, 1930: 104 - 105 .

۲۱- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «الرافقة الفاء قبل القاف» (ویعلق یاقوت علی کلام ابن الطیب): «قلتُ هکذا کانت اولاً فاما الآن فان الرقهٔ خربت و غلب اسمها علی الرافقة و صار اسم المدینهٔ الرقهٔ و هی من اعمال الجزیرة مدینة کبیرة کثیرة الخیر»؛

Le Strange, 1930: 101-102 .

۲۲- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «ربَضُ الدّارَین . بحلب امام باب انطاکیة فی وسطه قنطرة علی قُویق».

۲۳- ابن‌عدیم، بی‌تا: ۱/ ۷٤.

۲٤- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «وکان قوله هذا فی سنة ۲۷۱ فسماها قریة» وقبل ذلک یصف یاقوت حماة فیقول: «حماهٔ بالفتح بلفظ حماة المراة ... وحماة مدینة کبیرة کثیر الخیرات ... یحیط بها سور محکم و بظاهر السور حاضر کبیر جداً فیه السواق کثیرة وجامع مفرد مشرف علی نهرها المعروف بالعاصی.

۲٥- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «دمشق بکسر اوله و فتح ثانیه هکذا رواه الجمهور والکسر لغة فیه وشین معجمه و آخره قاف البلد مشهور قصبهٔ الشام هی جنهٔ الارض بلاخلاف».

۲٦- مؤمنون، آیه ٥٠.

۲۷- التین، آیه ۱.

۲۸- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «الاردُن بالضم ثم السکون

و ضم الدال المهملة وتشدید النون، واهل السیر یقولـون ان الاردن وفلسطین ابنا سام بن ارم بن سام بن نوح (ع) وهـی احد اجناد الشام الخمسة واسعة منها الغـور وطبریـة وصـور وعکا ومابین ذلک»

۲۹- یاقوت ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «بغراس: بالسین مکان الزای: مدینة فی لحف جبل الکام، بینها و بین انطاکیة اربعة فراسـخ علی یمین القاصد الی انطاکیة من حلب، فی بلاد المطلة علی نواحی طرسوس.

۳۰- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «هکذا وجدته بخط بعض الفضلاء ولاادری ا اراد جبل الکام ام غیره الا انه قال: جبل ثغور المصیصة، واللکام متصل به، ولاشک فی انهما جبل واحد لان الجبال قد تسمی فی موضع آخر باسم آخر، وان کان الجمیع جبل واحد».

۳۱- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل.

۳۲- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل، «حوار بالضم و تشدید الواوو هو الابیض و منه الخبز الحواریو الحوار و البشر موضعان بالجزیرة عن ابی منصور .... و اخبرنی من اثق به من اهل حلب ان الحوار کورة کبیرة مدینتها البلاط و هی الان خراب و یقولونه حوار بفتح الحاء ».

۳۳- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل.

۳٤- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: « اذنة بفتح اوله و ثانیه و نون بوزن حَسَنَة و اذنة بکسر الذال بوزن خَشِنَة ، واذنة ایضاً بلدٌ من الثغور قرب المصیصة مشهور».

۳۵- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «طرسُوس بفتح اوله و ثانیه و سینین مهملتین بینهما واو ساکنه بوزن قربوس کلمة عجمیة رومیة ولا یجوز سکون الراء الا فی ضرورة الشعر وهی مدینة بثغور الشام بین انطاکیة وحلب وبلاد الروم»؛ ابن‌عدیم، بی‌تا، ۱، ۱۷۷؛ Le Strange, 1930: 132 .

۳٦- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: « البردان ایضاً نهر بثغر طرسوس مجیئة من بلاد الروم و یصب فی البحر علی ستة امیال طرسوس و لااعرف بالشام موضعاً او نهراً یقال له البردان غیره فهو الذی عناه الزمخشری »

Le Strange, 1930: 50؛

۳۷- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «اودن بالنون».

۳۸- یاقوت، ۱۹۹۲: ذیل مدخل: «سبسیطیة بفتح اوله و ثانیه و سکون السین الثانیة طاء مکسورة و یـاء مثنـاة مـن تحـت مخففه» و یعلق یاقوت علی قول ابن الطیب «قلتُ المشـهور ان سبسطیة بلدة مـن نـواحی فلسـطین بینهـا و بـین البیـت المقدس یومان».

۳۹- بالس در ساحل غربی فرات است (ابن‌عدیم، بی‌تا، ۱، ۱۲۰).

منابع

- *قرآن کریم.*
- ابن ابی اصیبعة، احمدبن قاسم، (بی تا)، ***عیون الانبـاء فی طبقات الاطباء***، تحقیق نزار رضـا، بیـروت: دار و مکتبة الحیاة.
- ابن اثیر، عزالـدین، (۱۹٦۵)، ***الکامـل فـی التـاریخ***، بیروت: دار صادر.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل احمدبن علی، (۱۳۹۰/۱۹۷۱)، ***لسان المیزان***، بیروت: موسسـة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الثانیة.
- ابن عدیم، کمال الدین، (بـی‌تـا)، ***بغیـة الطلـب فـی تاریخ حلب***، بیروت: دار الفکر.
- ابن فضل‌الله عمری، شـهاب الـدین احمـدبن یحیـی، (۱٤۲۳)، ***مسالک الابصـار فـی ممالـک الامصـار***، ابوظبی: المجمع الثقافی.
- اسماعیل باشـا البغـدادی، (۱۹۵۱)، ***هدیـة العـارفین: اسماء المولفین و آثـار المصـنفین***، اسـتانبول: طبـع بعنایة وکالة المعارف الجلیلة فی مطبعتها البهیة.
- بهنام، هدی شوکة، (۱۹۸۹)، «ما تبقی من رحلة احمـد بن الطیب السرخسـی» ، **مجلة المـورد ۱۸**، العـدد ٤، (صص ۱۳٤-۱۲۵).
- تشنر، فرانتس و مقبول احمد، (۱۳۷۵ش)، ***تاریخچـه جغرافیا در تمدن اسـلامی***، ترجمـه محمـد حسـن گنجـی و عبدالحسـین آذرنـگ، تهـران: بنیـاد دائـرة المعارف اسلامی، ویرایش و چاپ دوم.

- حاجی خلیفة، (بی تا)، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- خضری، سید احمد رضا، (۱۳۷۹ ش)، ***تاریخ خلافت عباسی**،از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران: سمت، چاپ دوم.
- زرکلی، خیرالدین، (۱۹۸۹)، ***الاعلام، قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین***، بیروت: دار العلم للملایین، الطبعة الثامنة.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل‌بن ایبک، (١٣٩٤/١٩٧٤–١٤٢٠/٢٠٠٠)، *الوافی بالوفیات*، محققان متعدد، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طبری، ابی جعفر محمدبن جریر، (بی تا)، ***تاریخ الامم و الملوک***، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار سویدان.
- عدوان، احمد، (۱۹۸۱)، *الدولة الحمدانیة*، [بی‌جا]: المنشآة الشعبیة.
- قفطی، (تاریخ مقدمه ١٣٤٧ش)، ***تاریخ الحکماء***، به کوشش بهین دارائی، تهران : انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ، (۱۳۷۹ ش)، ***تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی***، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- کندی، ابوعمر محمدبن یوسف، (۱۹۰۸)، ***کتاب الولاة و القضاة***، تحقیق رفن کست، بیروت.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن الحسین، (١٤٠٩)، ***مروج الذهب و معادن الجوهر***، تحقیق اسعد داغر، قم: دار الهجرة، الطبعة الثانیة.
- ––––––، (بی تا)، ***التنبیه و الاشراف***، عنی بتصحیحه و مراجعته عبدالله اسماعیل صاوی، القاهره: دار الصاوی.
- ابن ندیم، محمدبن اسحق، (تاریخ مقدمه ۱۹۷۱ م/۱۳۵۰ش)، ***الفهرست***، چاپ رضا تجدد، تهران: مروی.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، (۱۹۹۲)، ***معجم الادباء***، بیروت: دار المستشرق، الطبعة الثانیة.
- ––––––، (بی تا)، ***معجم البلدان***، بیروت: دار صادر.

- Brochelmann, C, (1943),*Geschichte der Arabischen Litteratur,*Leiden:E.J.Brill.
Encyclopaedia of Islam (1960-2002) ,2nd edition.arts "Abu al Abbas Sarakhsi…" by Franz Rosenthal; "al Masalik wa al Mamalik" by Ch., Pellat.Leiden: E.J.Brill.
- Kropp, Manfred, (1981),"Kitab Al Bad, wa T-Ta'rih " von Abu L- Hasan 'Ali Ibn Ahmad Ibn 'Ali Ibn Ahmad As-Sawi Al Fasi" und sein verhaltnis zu dem " Kitab al Ga'rafiyya" von Az-Zuhri " in Proceedings of th 9th congress of the union Europeenne der Arabisants et Islamisants. Amsterdam, (1978), edited by Rudolph Peters with a preface by Jan Brugman. Leiden: E.J.Brill.
- Le Strange, G, (1930), *The Lands of the Eastern Caliphate, Mesopotamia, Persia and Central Asia, from th Moslem Conquest to the time of Timur* .Cambridge: Cambridge University press.
- Pingree, David, (Jan 1968),"Galen and the Syllogism by Nicholas Rescher". In *Speculum*. Vol 43.no 1.pp, 188-189.
- Rosenthal, Franz, (Jan-Mar 1995), "From Arabic Books and Manuscripts, xxi:as-sarakhsi, (?), on the Appropriate Behavior for Kings". in *Journal of the American Oriental Society*. Vol. 115, no.1.pp, 105-109.
- Sbath.P, (1938), *Al Fihris*.Cairo.
- The Proceedings of 27th congress of Orientalists, (1971), held at Ann Arbor, Michigan, Wisebaden.
- *Turkiye Geografya Atlasi, en Buyuk Atlas,* (2004), Istanbul.